



درس فراه فقہ استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

تاریخ: ۳۱ شهریور ۱۳۹۴

موضوع کلی: القول فیما يجب فيه الخمس - الرابع: الغوص

مصادف با: ۸ ذی الحجہ ۱۴۳۶

موضوع جزئی: مقام اول: کیفیت اخراج - بررسی قول اول

جلسه: ۴

سال ششم

«الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين واللعن على اعدائهم اجمعين»

خلاصه جلسه گذشته

بحث درباره تحدید و تعیین موضوع خمس در باب غوص بود. گفتیم از دو جهت این مسئله اجمالاً باید مورد رسیدگی قرار بگیرد؛ یکی از جهت کیفیت اخراج و اینکه چگونه باید از عمق آب، جواهر یا امثال آن خارج شوند تا خمس واجب شود. گفتیم در این رابطه پنج احتمال وجود دارد؛ چون در روایات گاهی تعبیر به غوص و گاهی تعبیر به ما خرج من البحر و یا ما أخرج من البحر شده و لذا اختلاف پیش آمده است که معیار تعلق خمس در این باب کدام است.

قول اول که محقق حلی و محقق همدانی آن را پذیرفتند این بود که هم غوص و هم اخراج من البحر هر دو باید محقق شود تا خمس واجب شود. به عبارت دیگر موضوع خمس عبارت است از ما يُخرج من البحر بالغوص.

دلیل این قول را ذکر کردیم، محصل دلیل این بود که در بین روایات دو روایت صحیح داریم، یکی صحیح حلی است که بر اساس آن موضوع وجوب خمس، غوص است. این دلیل اطلاق دارد و ظاهر اطلاق این دلیل این است که تمام الموضوع برای وجوب خمس، غوص است اعم از اینکه من البحر باشد یا من النهر باشد. چه از دریا و چه از رودخانه باشد و دیگری صحیح مروان که اطلاق دارد و ظاهر اطلاق صحیح مروان این است که موضوع وجوب خمس، ما أخرج من البحر است؛ یعنی آنچه که از دریا خارج می‌شود اعم از اینکه بالغوص باشد یا بالآلة باشد. این دو اطلاق با هم تنافی و تعارض دارند؛ بر اساس صناعت اطلاق و تقیید ما اطلاق هر یک از این دو روایت را به دیگری تقیید می‌کنیم که نتیجه‌اش آن است که مجموع الامرین موضوع خمس است یعنی آنچه که به سبب غوص از دریا خارج شود. لذا طبق این قول چنانچه چیزی از عمق یک رودخانه با غوص خارج شود، متعلق خمس نیست یا اگر چیزی از دریا خارج شود، بغیر الغوص مثلاً به وسیله یک آلتی خارج شود، این هم متعلق خمس نیست. خمس فقط وقتی واجب می‌شود که این دو خصوصیت تحقق پیدا کند. بعد هم یک کلامی از محقق همدانی در تبیین تنافی بین این دو روایت و دو اطلاق عرض کردیم.

بررسی دلیل قول اول

حال این دلیل آیا قابل قبول هست یا نه؟ به نظر ما سه اشکال به این دلیل وارد است:

اشکال اول

اینکه قانون اطلاق و تقیید در جایی جریان پیدا می‌کند که نسبت بین دو عنوانی که در دو دلیل ذکر شده، نسبت عموم و خصوص مطلق یا طبیعت محضه و مقیده باشد اما اگر نسبت بین دو عنوان عموم و خصوص من وجه باشد، دیگر منافات بتمامه وجود ندارد. ما در صورتی می‌توانیم دو دلیل را بر یکدیگر حمل کنیم که نسبت بین موضوع این دو دلیل، عام و

خاص مطلق باشد یا مثلاً موضوع یک دلیل طبیعت صرف باشد مثل رقبة و موضوع دلیل دیگر طبیعت مقیده باشد مثل رقبة مؤمنة. اگر دو دلیل به این نحو باشند، منافات بین آنها تحقق دارد و ما ناچاریم دلیل مطلق را حمل بر دلیل مقید کنیم اما اگر نسبت بین موضوع دو دلیل عموم و خصوص من وجه باشد، اینجا ما نمی‌توانیم بگوییم یک دلیل حمل بر دیگری شده و به دلیل دیگر تقیید شود؛ چون می‌توان این بین دو دلیل به نوعی جمع کرد و بینشان توافق برقرار کرد. مثلاً به اینکه هر یک از آنها را موضوع مستقلی برای حکم بدانیم مثل ما نحن فیه؛ اگر ما گفتیم صحیحه حلبی می‌گوید خمس در غوص واجب است، صحیح مروان می‌گوید خمس در چیزی که از دریا خارج شود واجب است و بین غوص و ما أخرج من البحر، عموم و خصوص من وجه است، لذا هم غوص و هم ما أخرج من البحر مستقلاً موضوع وجوب خمس هستند، منافات بین این دو دلیل از بین می‌رود. بله! اینها یک ماده اجتماع دارند؛ در یک مواردی هم غوص تحقق دارد و هم خروج من البحر یعنی ممکن است کسی با فرو رفتن در دریا چیزی را خارج کند اما این ضرری به آنچه ما گفتیم نمی‌زند.

پس به طور کلی جریان صنعت اطلاق و تقیید و استفاده از این صنعت در جایی که بین دو مفهوم عموم و خصوص من وجه باشد، محل اشکال است. اگر گفته شود اکرم العالم و اکرم الهاشمی؛ بین عنوان هاشمی و عالم، عموم و خصوص من وجه است. آیا در اینجا می‌توانیم تقیید بزنییم و بگوییم مراد این است که فقط عالم هاشمی اکرام شود؟ به نظر می‌رسد جایی برای این مسئله وجود ندارد.

اشکال دوم

در اینجا ما نمی‌توانیم از صنعت اطلاق و تقیید استفاده کنیم؛ چون این دو دلیل مثبت‌اند. دلیل مطلق و مقید باید یکی مثبت باشد و یک نافی؛ یکی اثباتی باشد و دیگری منفی، اما اگر دو دلیل هر دو مثبت باشند اینجا جای استفاده از صنعت اطلاق و تقیید نیست. اگر خاطرتان باشد در اصول خواندید که اگر یک دلیل گفت للغنم زکاة و دلیل دیگر گفت للغنم السائمة زکاة، در اینجا نمی‌توانیم بگوییم دلیل اول را حمل بر دلیل دوم می‌کنیم. بله! اگر گفت للغنم زکاة لیس فی الغنم غیر السائمة زکاة، در اینجا می‌شد بین اینها جمع کرد و دلیل مطلق را حمل بر مقید کرد. لذا در حالی که اینجا هر دو مثبت‌اند، صنعت اطلاق و تقیید جریان ندارد.

اشکال سوم

ما اساساً ظهور اطلاق این دو دلیل را انکار می‌کنیم؛ اساس نظر مستدل بر این بود که ما دو دلیل مطلق داریم؛ یکی صحیحه حلبی و دیگری هم صحیحه مروان است؛ صحیحه حلبی به اطلاقه اقتضا می‌کرد تمام الموضوع در خمس فقط غوص است (همین که چیزی با غوص استخراج شود) و صحیحه مروان اقتضا می‌کرد که تمام الموضوع برای وجوب خمس خروج من البحر باشد چه با غوص و چه به غیر غوص، اساس استدلال بر این دو ظهور اطلاق بود. آن وقت مستدل نتیجه می‌گرفت که چون بین این دو ظهور اطلاق تعارض و تنافی است، پس باید هر یک از این دو دلیل مطلق را به دیگری تقیید بزنییم و نتیجه تقیید این بود که موضوع وجوب خمس، مجموع الامرین یعنی غوص من البحر بشود. حال گر ما اصل ظهور اطلاق این دو دلیل را رأساً انکار کردیم، دیگر جایی برای این استدلال باقی نمی‌ماند.

اما چگونه می‌توان ظهور اطلاق این دو را انکار کرد؟ یعنی بگوییم نه صحیحه حلبی ظهور دارد در اینکه غوص موضوع وجوب خمس است و نه صحیحه مروان ظهور در این دارد که خروج من البحر موضوع وجوب خمس است. به این بیان که

عرف با دیدن این دو دلیل نه برای غوص خصوصیت قائل است و نه برای اخراج من البحر. عرف وقتی با این دو روایت مواجه می‌شود می‌گوید طبق یک روایت خمس وقتی واجب می‌شود که چیزی از عمق آب با غواصی استخراج شود. دلیل دیگر می‌گوید خمس وقتی واجب می‌شود که این از دریا استخراج شود. عرف با ملاحظه اینکه اینجا یک جعل در کار است نه دو جعل؛ یک موضوع از نظر شارع متعلق خمس است نه دو موضوع، این دو را که کنار هم می‌گذارد، نتیجه می‌گیرد که خمس به چیزی که از عمق آب خارج شود تعلق می‌گیرد و همین که چیزی از عمق آب خارج شود، (می‌خواهد بالغوص باشد یا غیر غوص، از دریا باشد یا رودخانه) برای تعلق خمس کافی است.

مؤید اشکال سوم

ممکن است سؤال کنید که به چه دلیل این ادعا را می‌کنید و آیا مؤیدی هم دارید؟ در پاسخ باید گفت بله! چون در صحیحہ مروان که ما اخراج من البحر به عنوان موضوع خمس معرفی شده، در ردیف کنوز و معادن ذکر شده است. در این روایت آمده که در این امور خمس واجب است (کنز و معدن و... و چیزی که از دریا خارج می‌شود) این اشعار به این دارد که مقصود از ما أخرج من البحر یعنی ما أخرج من الماء، در قبال ما یستفاد من الارض زیرا کنز از زمین استخراج می‌شود، معدن هم در زمین است و از زمین استخراج می‌شود، لذا ما أخرج من البحر در مقابل چیزهایی است که از زمین استخراج می‌شود لذا به معنای ما یُستفاد من الماء است یعنی می‌خواهد بگوید که چیزی که از آب هم خارج شود، متعلق خمس است. این خودش یک مؤید برای این استظهار عرفی است.

ممکن است کسی سؤال کند که چرا در صحیحہ حلبی غوص گفته است اما در اینجا سخن از اخراج از بحر است؟ می‌گوییم علت ذکر غوص در صحیحہ حلبی این است که غالباً برای خارج کردن چیزی از آب مخصوصاً در عصر صدور روایات با غوص این کار را می‌کردند. یعنی کسی داخل آب می‌شد و لؤلؤ و مرجان و امثال اینها را خارج می‌کرد و اگر در روایت مروان خصوص دریا و بحر ذکر شده برای این است که جواهر و لؤلؤ و مرجان، غالباً در دریاها بودند و کمتر در رودخانه‌ها این چیزها پیدا می‌شد.

به علاوه نکته دیگری که قابل توجه است این است که جواهر در رودخانه‌های بزرگ ممکن است پیدا شود و اگر رودخانه‌ای بزرگ باشد، دیگر عنوان بحر بر آن صدق می‌کند. به رودخانه کوچک اطلاق بحر نمی‌شود. حال اگر از این رودخانه‌ها چیزی را استخراج کنند، آیا عنوان ما أخرج من البحر صدق نمی‌کند؟

پس عمدتاً بر رودخانه‌های بزرگ صدق عنوان بحر می‌شود و در رودخانه‌های بزرگ این قبیل چیزها را می‌توان از عمق آب در آورد. معمولاً این گونه است که در رودخانه‌های کوچک، اصلاً جواهر و لؤلؤ و مرجان تکون پیدا نمی‌کند.

علی‌ای حال ذکر عنوان ما اخراج من البحر یا از این جهت است که غالباً تکون جواهرات مثل لؤلؤ و مرجان در بحار و دریاهاست و در رودخانه‌ها کمتر است و یا از این باب که عنوان بحر بر آنها عظیمه هم صدق می‌کند. پس مشکلی برای شمول صحیحہ مروان نسبت به رودخانه‌ها نیست.

پس اگر ما ذکر غوص در صحیحہ حلبی را از باب غلبه بدانیم که غالباً جواهر با غوص خارج می‌شود و ذکر بحر در صحیحہ مروان را از باب غلبه بدانیم یا از باب صدق عنوان بحر بر نهر عظیم، دیگر نه غوص خصوصیت دارد و نه عنوان

بحر، مهم استخراج از عمق آب است و اینکه چیزی از آب خارج شود. عرف هم وقتی این دو دلیل و روایت را می‌بیند، می‌بیند که در یک روایتی خمس به عنوان غوص متعلق شده و در یک روایتی خمس به عنوان ما اخرج من البحر متعلق شده است، با ملاحظه این نکاتی که گفتیم نه برای غوص خصوصیتی قائل است و نه برای خروج من البحر و هر دو خصوصیت را الغا می‌کند و لذا به نظر او عنوان ما یستخرج من الماء موضوع وجوب خمس است.

حال اگر ما این ادعا را کردیم دیگر جایی برای این استدلال وجود ندارد؛ چون اساس این استدلال مبتنی بر این بود که ما قائل به دو ظهور اطلاقی باشیم به نحوی که هر یک از دو دلیل، یک عنوان را تمام الموضوع برای وجوب خمس قرار داده‌اند، ولی اگر این ظهور را انکار کردیم، دیگر جایی برای این استدلال باقی نمی‌ماند.

ما نهایتاً بعضی از قرائن و مؤیداتی که برای این نظر وجود دارد را ذکر خواهیم کرد ولی فعلاً در مقام اشکال به این دلیل همین مقدار کافی است. نکات دیگری هم وجود دارد که تقویت می‌کند این نظر را که عرض خواهیم کرد. اما اجمالاً با ملاحظه این سه اشکال به نظر می‌رسد دلیل اول و نظر محقق حلی و محقق همدانی تمام نیست.

بررسی کلام محقق همدانی (ره)

تنها یک نکته باقی می‌ماند و آن این که ما در ضمن بیان استدلال قائلین به قول اول یک مطلبی را هم از محقق همدانی گفتیم، محقق همدانی سعی کرد تنافی بین این دو دلیل و دو اطلاق (اطلاق صحیح حلی و اطلاق صحیح مروان)، را توضیح دهد؛ ایشان در توضیح تنافی فرمود: ظاهر روایات و فتاوا این است که خمس فقط در پنج چیز واجب است، یعنی ما یجب فیہ الخمس منحصرٌ فی الخمسة (غنائم جنگی، معدن، کنز، خمس و ما یفضل عن مؤونة السنة) یعنی ما قسم ششمی به عنوان متعلق خمس نداریم. ایشان گفت اگر ما بخواهیم اینجا هم به صحیح حلی اخذ کنیم که غوص را موضوع قرار داده و هم به صحیح مروان اخذ کنیم که خروج من البحر را موضوع قرار داده، لازمه‌اش این است که ما یجب فیہ الخمس، از پنج مورد به شش مورد تغییر کند و این با ظاهر نصوص و فتاوا که متعلق خمس را منحصر در پنج مورد کرده، سازگار نیست. لذا ایشان فرمود یکی از این دو را باید به دیگری ارجاع دهیم. غوص و ما اخرج من البحر را یکی بکنیم تا عناوین متعلق خمس، به شش عدد نرسد و راهش تقیید است یا راه‌های دیگر؛ ولی شبهه بالقواعد این است که ما مرتکب تقیید شویم. در بین همه راه‌هایی که وجود دارد تا این دو عنوان مذکور در این دو را یکی کند، از همه سزاوارتر و مطابق‌تر با قاعده این است که اینها به یکدیگر تقیید شوند یعنی بگوییم آن عنوان پنجمی که در آن خمس واجب است، الغوص من البحر است. در این صورت هم دو دلیل را حفظ کرده‌ایم و هم عنوان از پنج مورد به شش مورد نمی‌رسد. این بیان هم به نظر ما تمام نیست:

اولاً: اشکال اول به ایشان از مطالبی که ما در رد استدلال قول اول گفتیم ظاهر و روشن می‌شود. مهمترین اشکالی که به محقق همدانی وارد است این است که این قاعده در جایی جاری می‌شود که موضوع دو دلیل، یا عام و خاص مطلق باشند، یا یکی صرف الطبیعة باشد و دیگری طبیعت مقیده. لذا گفتیم اینجا جای اطلاق و تقیید نیست چون بین دو عنوان عموم و خصوص من وجه است و به همین جهت اینجا جای صناعت اطلاق و تقیید نیست. لذا با توجه به این نکته به نظر می‌رسد که سخن محقق همدانی تمام نیست.

ثانیاً: اشکال دوم این است که کلیت این قاعده هم محل تأمل است. این گونه نیست که در همه جا به ارتکاب تقیید ناچار باشیم. چه بسا در مواردی عرف الغاء خصوصیت را اولی از تقیید بداند، کما اینکه ما این جا همین را گفتیم. در همین مسئله از نظر عرف در مواجهه با صحیحه حلبی و صحیحه مروان، هر دو خصوصیت ملغی می شود و ما ناچار نیستیم که حتماً مرتکب تقیید شویم. در بعضی جاها واقعاً به نظر عرف می رسد که اگر خصوصیت را با شرائطش الغاء کند، بهتر از آن است که مرکب تقیید شود. پس سخن محقق همدانی هم تمام نیست.

بررسی اشکال محقق خوبی به محقق همدانی

لکن مرحوم آقای خوبی یک اشکالی کرده^۱ به محقق همدانی که به نظر ما وارد نیست. ایشان در اشکال به محقق همدانی فرموده است که درست است که بعضی از روایات ظهور در حصر دارند که موضوع خمس پنج چیز است، ولی اینطور نیست که ما ناچار باشیم این ظهور را ای علی حال حفظ کنیم؛ چون ما یقیناً می دانیم خمس در چیزی که از دریا خارج شود ولو به غیر غوص، واجب است. فی الجمله می دانیم خمس در چیزی که از دریا استخراج شود ولو آنکه به سبب غوص نباشد واجب است. حال یا به عنوان خروج از بحر یا به عنوان فائده و ربح. بالاخره خمس به این تعلق می گیرد. لذا این حصری که محقق همدانی بر اساس خواسته تنافی بین دو روایت را از راه تقیید از بین ببرد، این حصر کمکی به محقق همدانی نمی کند؛ چون عمده اتکاء محقق همدانی به همین حصر بود یعنی حصر خمس در پنج چیز و از این حصر استفاده کرد که ما چاره ای جز تقیید نداریم. مرحوم آقای خوبی می گویند: درست است که ظاهر نصوص حصر است ولی ما چاره ای نداریم جز اینکه از این حصر رفع ید کنیم از باب اینکه بالاخره می دانیم که خمس در چیزی که از دریا استخراج شود، واجب است حال از دریا به غیر غوص خارج شود، یا به عنوان خروج من البحر یا به عنوان مطلق فائده و ربح. پس حصر کمکی به محقق همدانی نمی کند.

اشکال محقق خوبی تمام نیست؛ چون بحث ما در تعلق خمس به چیزی است که از بحر خارج می شود به عنوان خاص، به همان عنوانی که در صحیحه عمار ذکر شده است، نه به لحاظ مطلق فائده و ربح. در خیلی از موارد در بحث معدن و کنز و امثال اینها هم داشتیم. یک مواردی بود که ما می گفتیم خمس به آن تعلق نمی گیرد به عنوان المعدن ولی به عنوان فائده متعلق خمس است. لذا این پاسخی که آقای خوبی به محقق همدانی دادند به نظر می رسد که تمام نیست؛ چون مطلب را بر یک اساسی استوار کردند که از محل بحث ما خارج است.

بحث جلسه آینده: هذا تمام الکلام فی القول الاول. پس قول اول یعنی قول محقق حلی و محقق همدانی قابل قبول نیست که ما موضوع خمس را عبارت از ما أُخرج من البحر بالغوص بدانیم. در جلسه آینده بقیه اقوال را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

«الحمد لله رب العالمین»

۱. مستند العروة الوثقی، ج ۲۵، کتاب الخمس، ص ۱۱۰.